

## علوم سیاسی؛ پروژه‌ای میان‌رشته‌ای

ابراهیم برزگر<sup>۱</sup>

سید ابراهیم سرپرست‌سادات<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۰۲/۰۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۰۷/۱۰

### چکیده

این مقاله، حاصل دغدغه‌ای پژوهشی در فلسفه علم است که در آن پرسش‌های هستی‌شناسی، شناخت‌شناسانه، روش‌شناسانه و ارزش‌شناختی در مورد «میان‌رشته‌ای» و «علوم سیاسی» طرح و بررسی شده است. در پرتو این نگاه، نقطه تمرکز مقاله آن است که آیا علوم سیاسی یا علم سیاست رشته یا پروژه‌ای میان‌رشته‌ای است؟ پروژه میان‌رشته‌ای چنانکه از مقدمات نظری بر می‌آید دربردارنده یک عرصه‌شناختی (همگرایی و ادغام رشته‌ای) و هم بعدی عملی (همکاری) است. موضوعاتی چون تعریف علوم سیاسی، موضوع و مسائل آن، تحولات حوزه معرفت‌شناختی، تحولات عصر جدید، اقتضانات زندگی، زنجیره فرایندی امروزی، کارگزاری انسان اجتماعی و چند بعدی، کثرت سطوح، رابطه، وابستگی‌های متقابل و پویایی‌ها، ضرورت تبادل رشته‌ای و چندرشته‌ای یا میان‌رشته‌ای در علوم سیاسی را رهیافتی غیرقابل انکار نموده است. بنابراین علوم سیاسی پروژه‌ای میان‌رشته‌ای است؛ توصیفی که رجحان نظری و عملی آن بر رشته علم سیاست در این مقاله نشان داده شده است.

واژگان کلیدی: مطالعات میان‌رشته‌ای، علوم سیاسی، علم سیاست.

## مقدمه

بحث این نوشتار کشف ناشناخته‌ها نیست. به تعبیر *مارسل پروست* (۱۹۳۴) در «جستجوی زمان از دست رفته» جستجوی سرزمین‌های جدید نیست، بلکه نگرستن با دیدی تازه است و مورد سؤال قرار دادن این باور سنتی است که «علوم اجتماعی از تعدادی رشته‌های علمی تشکیل یافته است که در واقع هریک، گروه‌بندی‌هایی با موضوعات متمایز و دارای یک انسجام معنوی درونی می‌باشند» اما این سؤال *والرشتاین* که آیا اساساً می‌توان رشته‌های علمی را از یکدیگر مجزا نمود؟ و آیا رشته‌های گوناگون علوم اجتماعی واقعاً رشته‌های علمی هستند؟ و اینکه یک رشته علمی دقیقاً از چه چیزی تشکیل یافته است؟ (والرشتاین، ۱۹۸۷: ۳۱۰) را در مقاله حاضر به شکل خاصتر، ما در مورد علوم سیاسی در نسبت با دیگر رشته‌های علوم اجتماعی مطرح می‌کنیم و می‌پرسیم که علم سیاست یا علوم سیاسی؟ آیا علوم سیاسی یک رشته است؟ یا پروژه‌ای میان‌رشته‌ای است؟ و به‌عنوان فرضیه بیان می‌شود که علوم سیاسی از حیث هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی و به‌طور کلی به‌خاطر ماهیت مسائلی که بدان می‌پردازد، مطالعه‌ای میان‌رشته‌ای است. این مقاله با مطالعه اسنادی (که عبارت است از: مطالعه‌ای که صرفاً از طریق کتب و اسناد و مدارک دیگر به‌طور واسطه صورت می‌گیرد و در زمره روش‌ها یا سنجه‌های غیرمزاحم و غیرواکنشی به‌شمار می‌آید... [و] به‌هنگام کاربرد روش‌های آن اطلاعات موجودند). (ساروخانی، ۱۳۷۵: ۲۵۴-۲۵۵ و مهاجری، ۱۳۸۶: ۵۱-۵۰) و با استفاده از متون کتابخانه‌ای، ضمن بهره‌گیری از روش توصیفی و تحلیلی، تلاش دارد تا در راستای پاسخ‌گویی به‌مسئله مطرح شده، با ایجاد بسترهای تحلیلی مناسب به تبیین نظری آن پردازد.

## ۱. ملاحظات نظری

### ۱.۱. کاوش مفهومی میان‌رشته‌نگی

میان‌رشته‌ای از صرف یک رویکرد در دانش به موضوعی برای آموزش و پژوهش تبدیل شده است. مطالعات میان‌رشته‌ای فرایندی بالنده در عرصه معرفتی و کاربردی است که خواهان ترکیب، تعامل و ارتباط افقی دانش‌ها و مهارت‌ها با یکدیگر در یک مجموعه آموزشی منسجم است. رویکرد پژوهش‌مدار آن در خدمت تسهیل درک و فهم موضوعات از همه جنبه‌ها و ابعاد گوناگون و کمک به بازسازی سازه‌شناختی دانشجویان و تشویق فعال و سازنده آنان از رهگذر ایجاد پیوند اطلاعات و معلومات با نیازهای زندگی روزمره است. (رزکوله، ۱۳۸۸: ۱۱-۷).



فصلنامه علمی-پژوهشی

۲۲

دوره سوم  
شماره ۱  
زمستان ۱۳۸۹



مطالعه میان‌رشته‌ای پژوهشگر را برای شناخت جامع‌الاطراف از یک موضوع، با درنوردیدن مرزهای رشته‌ای و فرارشته‌ای و تداخل رشته‌های دانشگاهی تجهیز می‌کند؛ و این همان آشتی، نزدیکی، هم‌نشینی، گفتگو و چالش رشته‌ها در پدیده‌های منفرد، اما چند وجهی یا در مسئله‌ای واحد، اما مرتبط با رشته‌های مختلف به‌منظور شناخت بهتر آن پدیده یا مسئله چند مجهولی است. (برزگر، ۱۳۸۷: ۳۸)

میان‌رشته‌گی جایگزینی دموکراتیک، پویا و تعاملی برای ماهیت قدیمی درون‌نگر و جزء‌گرای رشته‌ها فراهم می‌آورد. (مورن، ۱۳۷۸: ۴-۳) چنانکه جفری بنینگتون خاطر نشان می‌سازد، ایتتر (میان‌بین) پیشوندی ایهام‌دار است [که به صمیمانه بودن و رایزنانه بودن دانش اشاره دارد] هم می‌تواند پیوند را برساند مثل در/ایتترنشال و هم جدایی و انفصال را مانند ایتتروال (فاصله)، این الهام تا اندازه‌ای در لغزیدگی این اصطلاح، یعنی ایتتردیسپلیناری<sup>۱</sup> بازتاب دارد، اصطلاح مزبور می‌تواند دلالت بر ایجاد رابطه میان‌رشته‌های گوناگون کند؛ اما می‌تواند به معنای ایجاد فضای فاقد نظم در شکاف میان‌رشته‌ها، یا حتی مبادرت به فراتر رفتن از کل مرزهای رشته‌ای نیز باشد، ابهام این اصطلاح تا اندازه‌ای ناشی از این است که چرا برخی از منتقدان، اصطلاحات دیگری چون پسارشته‌ای<sup>۲</sup>، ضد رشته‌ای<sup>۳</sup> و فرارشته‌ای<sup>۴</sup> را پیش نهاده‌اند با آنکه اغلب این اصطلاح‌ها به روشنی تعریف نشده‌اند و گاهی اوقات به‌جای یکدیگر به‌کار گرفته می‌شوند، اما همگی دلالت بر آن دارند که میان‌رشته‌ای بودن کاملاً کافی نیست و همواره مرحله فکری دیگری وجود دارد که در آن تقسیم‌بندی‌های رشته‌ای را می‌توان به‌شکل افراطی‌تری بر هم زد یا حتی از میان زدود، اما ارزش اصطلاح میان‌رشته‌ای در انعطاف و تعیین‌ناپذیری آن نهفته است و بالقوه به تعداد صور میان‌رشته‌گی موجود، رشته وجود دارد. (همان، ۲۰)

رشته عبارت است از: مسیری مشخص به‌سوی شرح و بسط مجموعه‌ای از واقعیت‌های قابل مطالعه که چشم‌انداز، روش‌ها و قوانین خاصی دارد. (لیسا آر و همکاران، ۱۳۸۷: ۶۴) رشته‌ها یا همان روش‌های نظام‌مند سازماندهی و مطالعه پدیده‌ها (همان، ۱۷۰) در برخی از تعاریف میان‌رشته‌گی، اساساً محوریت دارند، مرکز تحقیقات و نوآوری‌های آموزشی میان‌رشته‌گی

1. Interdisciplinary.
2. post disciplinary.
3. ant disciplinary.
4. trans disciplinary.

را صنعتی دانسته است که برای توصیف تعامل میان دو یا چند رشته مختلف به کار می‌رود، این تعامل می‌تواند از تبادل ساده نظرات تا همگرایی متقابل مفاهیم، روش‌شناسی، رویه‌ها، معرفت‌شناسی، اصطلاح‌شناسی، داده‌ها و سازماندهی تحقیق و آموزش در عرصه‌ای گسترده را در برگیرد، یک گروه میان‌رشته‌ای متشکل از افرادی از حیطه‌ها (رشته‌های) مختلف علمی با مفاهیم، روش‌ها و داده‌ها و عبارات مختلف که در تلاشی مشترک برای حل مسئله‌ای مشترک و با ارتباط مداوم میان مشارکت‌کنندگان از رشته‌های مختلف سازماندهی شده‌اند. (همان، ۱۶۵) در دیدگاهی مشابه اساساً تحقیقات میان‌رشته‌ای احترام‌گذاری به تخصصها و حفظ حریم رشته‌هاست. (برزگر و همکاران، ۱۳۸۶: ۲۷۷) اما به تعبیر آلن لیو میان‌رشته پژوهی جدیدترین مفهوم انتقادی، تعلیم و تربیتی و سازمانی مطرح‌شده در محیط‌های دانشگاهی جدید است. (مورن، ۱۳۷۸: ۲)

دوسرتو وقتی در فصلی با عنوان «قدم زدن در شهر» همگان را به نظر انداختن به منتهن از طبقه صد و دهم مرکز تجارت جهانی دعوت می‌کند، از خود می‌پرسد: سرچشمه این لذت تمام نگری نگرستن از بالا به پایین و کلیت بخشی به ناهمخوان‌ترین نوشته‌های انسان چیست؟ (دوسرتو، ۱۹۴۸: ۹۲ به نقل از: مورن، ۱۳۷۸: ۹۳) چنانکه برخی از متفکران معتقدند مطالعه میان‌رشته‌ای بازتاب‌دهنده آینده دانشگاه است؛ ریدینگز می‌گوید: نبردهای فکری و نهادی میان‌رشته‌ای، پیروزی قاطعی به دست آورده‌اند و ساختار رشته‌ای، زیر فشار ضرورت‌های بازار در حال ترک خوردن است. (مورن، ۱۳۷۸: ۲۵۴)

شاید جایگاهی میانه در نسبت میان‌رشته‌گی و رشته موجه‌تر باشد. هایدگر ناظر به پویایی درونی علم معاصر، بیان می‌دارد که علم معاصر مبتنی بر هر دو ایده رشته‌گی و میان‌رشته‌گی است، او تخصص را نتیجه ضروری و مثبت‌گذار به علم جدید می‌داند. تعیین حدود قلمروهای موضوعی و تقسیم‌بندی آنان در حوزه‌های خاص، نه تنها موجب ایجاد شکاف میان علوم متمایز نمی‌گردد، بلکه همچنین با افزایش حوزه‌های مرزی این علوم، موجب ایجاد ارتباط میان آنان می‌شود، این «حوزه‌های مرزی» منبعی برای تلاش ویژه‌ای است که شکل‌بندی نوینی از مسائل غالباً قطعی به وجود می‌آورد؛ هایدگر می‌گوید: ما این واقعیت را می‌دانیم، اما دلیل این امر مبهم مانده است، همانند ابهامی که در کلیت جوهر علم مدرن وجود دارد. (هایدگر، ۱۹۹۷: ۱۸۲-۱۵۵) همچنین به تعبیر یکی از نویسندگان ما می‌توانیم تلاش کنیم وضع رشته‌ها را تغییر دهیم، رابطه میان آنها را تشویق کنیم یا از آنها برای پدیدآوردن شکل‌بندی‌ها یا پیوندهای فکری جدید





بهره گیریم، اما هرگز نمی‌توانیم از آنها به‌مثابه ابزار سازماندهی دانش تماماً چشم‌پوشی کنیم، بنابراین میان‌رشتگی را می‌توان شیوه‌ای از زندگی نکته‌سنجانه آگاهانه با رشته‌ها دانست، با این درک که همواره می‌توان اساسی‌ترین مفروضات آنها را مورد چالش قرار داد یا با بهره‌گیری از طرز فکرهای جدید از جاهای دیگر به آنها نیروی دوباره بخشید.

مطالعه میان‌رشته‌ای، بالاتر از همه، بیانگر بومی‌زدایی دانش است. به این معنا که افرادی که در محدوده طرز فکرهای تثبیت‌شده کار می‌کنند، باید همواره از محدودیت‌های فکری و نهادی موجود در آن آگاه باشند و باب شیوه‌های گوناگون ساختار و بازآرایی دانش جهان را به روی خود گشوده دارند. (مورن، ۱۳۷۸: ۲۵۸) چشم‌انداز نظام دانشگاهی از علاقه به دانش محض، نظری و تخصصی با ساختار جداگانه رشته‌های سنتی علمی، به رویکردی نوین مبتنی بر ساخت پلهای ارتباطی بین رشته‌های علمی در حال تغییر است. (رژکوله، ۱۳۸۸: ۱۰) این تغییر پارادایمی، با الهام از نظریه مارشال مک لوهان<sup>۱</sup> ناشی از گذر از دوره مکانیزه شدن که منجر به نگاه تخصصی، مقطعی و جزئی‌نگر می‌شد به دوران لحظه‌ای الکتریسیته است که «همزمانی انتقال اطلاعات» و «ارتباطات در زمانی شبکه‌ای» بین رشته‌های تخصصی علمی را به ارمغان می‌آورد به‌گونه‌ای که تنظیم الگوهای ارتباطی با توجه به شدت سطح مباحثات و همکاری درونی محققان و میزان اطلاعات قابل وصول بین رشته‌های علمی مختلف صورت می‌گیرد و شیوه تدریس دانشگاهی بر شناسایی یک موضوع یا مشکل مشترک و بحث پیرامون آن از زوایای گوناگون با بهره‌گیری از عناصر دیگر حوزه‌های معرفتی و از رهگذر تلفیق و ادغام رشته‌های مختلف علمی استوار می‌گردد. (رژکوله، ۱۳۸۸: ۱۱-۱۰) این برآیند جامعه‌ای است که به تعبیر برخی از مفسران اجتماعی دارای بیشترین میزان اطلاعات و آگاهی فزاینده در طول تاریخ است. (لیسا آر و همکاران، ۱۳۸۷: ۲۵۳).

### ۲.۱. کاوش نظری میان‌رشتگی

میان‌رشتگی را می‌توان از طریق دو نظریه آشوب<sup>۲</sup> و پیچیدگی<sup>۳</sup> توضیح نظری داد. نظریه سیستم‌های پیچیده اشاره به این دارد که هر سیستم پیچیده دارای ساختارمندی بسیار بالایی است که تغییرات گوناگون آن را نشان می‌دهد و عمدتاً تشخیص و درک ماهیت و عملکرد روابط درونی اجزای آن به دشواری صورت می‌گیرد، و این به‌خاطر واکنشهای چندگانه بین

1. Marshal Mc Luhan.  
2. chaos theory.  
3. complexity theory.



متغیرهای مختلف در آن است، نمونه‌هایی از سیستم‌های پیچیده در طبیعت عبارت‌اند از: شرایط جوی، لانه‌سازی زنبورها، لانه‌گزینی مورچه‌ها، سیستم‌های عصبی بدن موجودات زنده و نمونه‌هایی از آن در اجتماع اقتصاد، زیرساخت‌های ارتباطی از راه دور، مؤسسات، گروه‌های آموزشی، سیستم‌های پژوهشی، جنبش‌های دانشجویی، گروه‌های صنفی، فعالان هنری و حقوق بشری و فرهنگ‌ها و خرده‌فرهنگ‌ها می‌باشند. (خورسندی طاسکوه، ۱۳۸۷: ۱۳۲)

برخی از سیستم‌های پیچیده که خصیلت انعطاف‌پذیری و تغییرپذیری فوق‌العاده‌ای دارند و با شرایط و تغییرات محیطی و محاطی قابلیت انطباق‌پذیری و سازگاری بالایی دارند به سیستم‌های انطباقی پیچیده<sup>۱</sup> مشهور شده‌اند، مهم‌ترین نمونه‌های آن در طبیعت و اجتماع؛ کلونی مورچه‌ها، اکو سیستم، تکامل سلولی، احزاب سیاسی، اجتماعات مدنی و شرکت‌های زنجیرهای تولیدی هستند که قدرت خود ساماندهی و خود راهبردی دارند. (همان، ۱۳۳) پیچیدگی یعنی قطعیت و عدم قطعیت، رمزگشایی معنا، استدلال، همزیستی تضادها، خود راهبردی، پویایی و فرانظریه؛ این همان نسبت میان نظریه پیچیدگی و میان‌رشته‌نگی است. (همان، ۱۵۸-۱۵۴)

نظریه دیگر تبیین‌کننده میان‌رشته‌ای نظریه آشوب است. در سیستم‌های آشوبناک روابط میان عناصر و متغیرهای آن پیچیده، غیر خطی و پیش‌بینی‌ناپذیر است و حساسیت فوق‌العاده‌ای به شرایط اولیه وجود دارد، تحلیل فعالیت‌های میان‌رشته‌ای در فضای نظریه آشوب از آنجا رواست که اولاً مناسبات و روابط موجود میان اعضا و عناصر آن پیچیده، غیرخطی و پیش‌بینی‌ناپذیر هستند، ثانیاً دوره‌ها، برنامه‌ها، مطالعات و تحقیقات میان‌رشته‌ای به پیچیدگی‌ها، موضوعات و مسائل محیطی و محاطی حساس بوده و به‌خاطر شناخت، فهم و حل آنها موجودیت و گسترش یافته‌اند. (همان، ۱۷۹-۱۷۸) پرسشی که در اینجا می‌توان مطرح ساخت این است که آیا مطالعات میان‌رشته‌ای یک پارادایم یا یک انقلاب علمی به‌شمار می‌آید؟ نام این فرضیه را که مطالعات رشته‌ای یک انقلاب علمی محسوب شود، رد می‌کند و بر پارادایم بودن آن تأکید می‌کند. لنوآرا نیز وانمود می‌کند که مطالعات میان‌رشته‌ای شکلی از پارادایم به‌شمار می‌آید، با وجود این بازخوانی دقیق و موشکافانه اثر کوهن ما را به صرف نظر کردن از این فرضیه فرا می‌خواند. (رژکوله، ۱۳۸۸: ۲۸)

در واقع کوهن پارادایم را به‌عنوان مجموعه نظریه‌ها، مفاهیم، ارزش‌ها و اعتقاداتی تعریف می‌کند که پایه و زیربنای یک جامعه علمی را تشکیل می‌دهد، کارکرد پارادایم آن است که

1. complex adaptive systems.

یک مرجع کاری برای دانشمندان ارائه نماید و به ساماندهی جامعه علمی مبادرت ورزد، اما در خصوص انقلاب علمی باید گفت که این واژه بیانگر نظریه گذار از یک پارادایم به پارادایم دیگر است. (همان، ۲۸-۲۹) معیارهای پارادایم به سختی با تعریف مطالعات میان‌رشته‌ای تطابق دارد. مطالعات میان‌رشته‌ای به نوبه خود، چارچوبی نظری را ارائه نمی‌دهد که فعالیت‌های یک جامعه علمی را هدایت کند، با این حال، این امر منتفی نیست که مطالعات میان‌رشته‌ای بتواند به‌عنوان یک روش، جایگاهی در فلسفه علم پیدا نماید. (همان، ۱۳۸۸: ۲۹)

### ۳.۱. فلسفه میان‌رشته‌گرایی

نگاه مبتنی بر فلسفه علم به مطالعات میان‌رشته‌ای پرسش از هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی آن است. به نظر می‌رسد مطالعات میان‌رشته‌ای دارای جایگاه هستی‌شناختی نیست؛ این رویکرد در گام نخست، درصدد چشم‌پوشی از اثبات خویش است و خواستار بحث درباره امکان وجودی خود، آن چنان که هست، می‌شود. مطالعات میان‌رشته‌ای نیز، همانند سایر رشته‌های علمی، از یک سازه اجتماعی تاریخی نشأت گرفته است که شایسته است تحولات و اصول تشکیل دهنده آن درک و فهم شود. از اینرو در این نوشتار بر این فرضیه تأکید می‌شود که مطالعات میان‌رشته‌ای بیشتر رهیافت، یعنی شیوه‌ای برای درک و فهم واقعیت یا روشی برای اقدام به‌شمار می‌رود. (همان، ۵)

رویکرد معرفت‌شناختی که میان‌رشته‌گرایی مفهومی نیز نامیده می‌شود، به تولید دانشی تلفیقی و منسجم شامل توانایی تحلیل، سنتز و ارزیابی اهتمام می‌ورزد و خواستار بازاندیشی درباره نحوه سازمان‌دهی دانایی‌ها و معلومات و ارتقاء تعاملات شناختی بین گستره‌های علمی و ترکیب مفهومی دانش عمومی و اصلاح محتوایی دروس دانشگاهی است. (همان، ۱۶-۱۷)

رویکرد ابزاری و علمی یا میان‌رشته‌گرایی روشی به‌انگاره غیرشناختی یعنی سازماندهی کار و ارتقاء توانمندی‌های اجتماعی و رابطه‌ای و کارگروهی و توسعه توانمندی‌های ارتباطی و انگیزه‌های فردی علاقه‌مند است. این رویکرد به اجرایی و عملیاتی کردن مطالعات میان‌رشته‌ای و ارتقاء جنبه کاربردی دانش به‌منظور پر کردن شکاف بین دانشگاه و جامعه اهتمام می‌ورزد. رویکرد ابزاری همچنین به انسجام مباحث روشی، تداخل، هم‌کنشی رشته‌های علمی کمک می‌کند و آنها را برای حل مشکلات از رهگذر ارتقاء شرایط همکاری عملی و اصلاح در شیوه‌های تدریس و انتقال دانایی‌ها و معلومات و شیوه‌های تطبیق و پیاده‌سازی مطالعات و طرح‌های میان‌رشته‌ای در عرصه آموزش دانشگاهی بسیج می‌کند. (همان، ۱۷)



#### ۴,۱. سنخ‌شناسی مطالعات میان‌رشته‌ای

مطالعات میان‌رشته‌ای از نگاه رزکوله بر سه قسم است:

۴,۱,۱. «مطالعات میان‌رشته‌ای رابطه‌ای» بر رویکرد کشفی از رهگذر همپوشانی چندرشته‌ای و برقراری ارتباط بین رشته‌های علمی با هدف ایجاد شبکه یا پودمان مفهومی استوار است.  
۴,۱,۲. «مطالعات میان‌رشته‌گرایی ابزاری» بر رویکرد متقارب با هدف نزدیک کردن رشته‌های علمی به یکدیگر و ایجاد ساختاری عملیاتی برای برقراری رشته‌های علمی در خدمت حل مشکل مبتنی است.

۴,۱,۳. «مطالعات میان‌رشته‌ای ساختاری» به معنای رویکردی ادغامی یا همگرا به‌منظور تحول مفهومی و نظری از طریق اصلاح چارچوب‌های روشی و ایجاد چارچوب مرجع منسجم و ترکیبی است. (همان و مقدمه مترجم مستند به کتاب، ۱۷).

در هر گفتگویی از میان‌رشته‌گرایی، در کنار توسعه بینادذهنیت، باید جایی برای مخالفت و ناهماهنگی نیز در نظر گرفت، برخی اشکال میان‌رشته‌گرایی چشم‌اندازهای مختلف رشته‌ای را با یکدیگر ترکیب می‌کنند تا به فهم تلفیقی تازه‌ای دست یابند؛ اما برخی اشکال دیگر نیز اساساً بر نقد فهم معمول رشته‌ای مبتنی هستند. اگر نظریه‌های اجتماعی فرهنگی بخواهند برای بررسی میان‌رشته‌گرایی مفید واقع شوند، پذیرش فهم بینادذهنی کافی نیست، بلکه باید ناهماهنگی را نیز به‌عنوان نتیجه اجتناب‌ناپذیر این ادراک بپذیرند. (لیسا آر و همکاران، ۱۳۸۷: ۱۷۵)

#### ۵,۱. ضرورت و فایده‌مندی میان‌رشته‌گرایی

فواید نظری و عملی میان‌رشته‌ای چیست؟ پژوهشگران موارد ذیل را در این راستا عنوان کرده‌اند:

۱. رویکردی تعاملی برای سازماندهی کاوشهای فکری؛
۲. ارتقاء مهارت‌های پژوهشی و غنای محتوایی رشته‌های علمی و تفکر انتقادی دانشجویان؛
۳. تشویق انجام کار گروهی و هماهنگی و تدریس مقارن و همزمان دو یا چند موضوع علمی به‌منظور حل مشکل (رزکوله، ۱۳۸۸: ۱۵-۱۴)؛
۴. توسعه بینادذهنیت، فهم رخدادهای امروزی با بررسی تاریخ و چگونگی تغییر رشته‌ها در طول زمان و توسعه چشم‌انداز (لیسا آر و همکاران، ۱۳۸۷: ۱۷۵)؛
۵. شکل گرفتن فضای چند زبانی که در آن اعتقادات و اعمال رقیب با هم برخورد می‌کنند؛
۶. حرکت از گفتگو به مناقشه و به تعبیر تانن شکل‌گیری فرهنگ منازعه، «حتی همکاری







- نیز به معنای فقدان مجادله نیست، بلکه مدیریت مجادلات است» (همان، ۲۱۸-۲۱۷)؛
۷. *تانن* معتقد است داستان قدیمی افراد نابینا و فیل باید به ما بفهماند که نظریات ما، تنها نظریه ممکن نیست هدف فهم و توصیف فیل در کلیت آن است و نه تنها توصیف خرطوم و یا پاهای آن؛
۸. مدرسان، دانشجویان را به مشارکت در طرفی بر انگیزند که در آن بر این نکته تأکید شود که نه ما پاسخهای نهایی را داریم و نه آنها، نقطه آغاز مسئولیت مدنی آموختن زندگی با تردید، عدم اطمینان و سؤال است. (همان، ۲۱۹)؛
۹. گذر از رویکرد تقلیل گرایانه رشته‌گرایی؛
۱۰. میان‌رشته‌گی برابند چالش‌ها و مسائل جهان واقعی (همان، ۲۵۰-۲۴۸)؛
۱۱. *رولان بارت*: میان‌رشته‌گی، زمانی رخ می‌نماید که جزمیت و عدم انعطاف قواعد و قوانین کهنه علمی فرو می‌ریزند و از پس این ویرانه‌ها زبان علمی و موضوعات علمی جدید سر بر می‌آورند که هیچکدام از این دو در صورتی که دانش روند توسعه آرامی را طی می‌کرد، حاصل نمی‌شدند و این نابسامانی در طبقه‌بندی موضوعات علمی دقیقاً همان نقطه‌ای است که امید می‌رود بتوان دگرگونی‌های علمی را تشخیص داد و شناخت. (همان، ۴۲۵)؛
۱۲. نگرستن با دیدی تازه؛
۱۳. با الهام از *میخائیل باختین* در نظم *داستایوفسکی*، گفتگو با *ایده‌های دیگران*: ایده تنها زمانی شروع به زندگی می‌کند، رشد و تجدید می‌یابد که وارد یک رابطه گفتگویی با دیگر ایده‌ها می‌شود. (علوی‌پور و همکاران، ۱۳۸۷: ۲۸۹)؛
۱۴. تفکر همگرا، تلفیق و خلاقیت در مطالعات میان‌رشته‌ای (همان، ۳۱۵)؛
۱۵. توجه به متغیرات مؤثر در یک مقوله یا مسئله چندوجهی؛
۱۶. غلبه بر ناتوانی رشته‌های تخصصی در تبیین یا تبیین کامل؛
۱۷. فایده‌مندی از حیث پردازش مجدد مسئله و طرح سؤال جدید و پاسخ جدید؛
۱۸. فایده‌مندی از حیث توجه به کلیت همه علوم و بازتاب آن کلی بر جزء و جزئی تخصصی؛
۱۹. فایده‌مندی از حیث سوژه‌پروری، مسئله‌آفرینی و مسئله‌یابی و قدرت باروری فراوان. (برزگر، ۱۳۸۶: ۲۷۹-۲۷۸)
- مباحث بخش نظری را با این ادعا جمع‌بندی می‌کنیم که بنیاد مفهومی میان‌رشته‌ای بر سه

اصل زیر استوار است:

الف) مطالعات میان‌رشته‌ای متضمن اصل ادغام و تلفیق مفهومی، نظری و یا روشی دو یا چند رشته علمی موجود قلمداد می‌شود؛

ب) تحقق این ادغام منوط به همکاری است، همگرایی رهاوردهای رشته‌های علمی نیازمند هماهنگی و همکاری ظرفیت‌ها و توانمندی‌های علمی است؛

ج) برابند ادغام و همکاری، شکل یک ترکیب و سنتز را به خود می‌گیرد. اصول ذکر شده به یکدیگر وابستگی متقابل دارند. مطالعات میان‌رشته‌ای هیچگاه به صورت انتزاعی تحقق نمی‌یابد بلکه متضمن تحقق عملی یک «پروژه میان‌رشته‌ای» است. (رژکوله، ۱۳۸۸: ۴۸-۴۹)

بنابراین پروژه میان‌رشته‌ای در بر دارنده یک عرصه‌شناختی (همگرایی و ادغام رشته‌ای) و هم بعدی عملی و غیرشناختی (همکاری) است. در بخش بعدی تلاش خواهد شد که همین معنا در ارتباط با علوم سیاسی مورد بررسی قرار گیرد، به عبارت دیگر پرسش اکنون این است که آیا می‌توان علوم سیاسی را از عرصه‌شناختی ناظر به همگرایی ادغام و تلفیق مفهومی، نظری و یا روشی رشته‌های دیگر بی‌نیاز دانست و آیا می‌توان علوم سیاسی را در مقام مباحث کاربردی و معطوف به عمل از همکاری میان اصحاب دیگر رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی فارغ دانست؟

## ۲. علوم سیاسی پروژه‌ای میان‌رشته‌ای

### ۱,۲. علم یا علوم سیاسی؟ نگاهی میناشناسانه

مراد از نگاه میناشناسانه پرسش از هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی و ارزش-شناختی<sup>۱</sup> است. در تعبیر نورمن بلیکی هستی‌شناسی، معطوف است به ادعاهایی درباره اینکه چه چیزی وجود دارد؟ آن چیز شبیه چیست؟ از چه اجزایی تشکیل شده و این اجزا چه ارتباط یا اندرکنشی با یکدیگر دارند؟ (های، ۱۳۸۵: ۱۰۶-۱۰۷) شناخت‌شناسی معطوف به ادعاهایی درباره شیوه‌هایی است که کسب شناخت در مورد واقعیت را امکان‌پذیر می‌کنند و روش‌شناسی ناظر به گزینش شیوه‌های تحلیل و تعیین‌کننده اصولی برای گزینش روش و غیر از روش و فنون پژوهش است. (های، ۱۳۸۵: ۱۰۹) و ارزش‌شناختی ناظر به نظام‌های ارزشی، اخلاقی و اخلاق سیاسی است. (زیباکلام، ۱۳۸۸)

1. axiological.





در هستی‌شناسی علوم سیاسی، سؤال از این است که چه چیزی وجود دارد به‌عنوان واقعیت‌هایی که از منظر سیاسی باید بررسی شوند، چه چیزی وجود دارد که شاید بتوانیم درباره آن شناخت پیدا کنیم؟ به عبارت دیگر تا کجا مربوط به علوم سیاسی است و مرز آن تا کجاست؟

حیث رشتگی علوم سیاسی از همان آغاز شکل‌گیری آن در اواخر قرن نوزدهم و توسعه دانشگاه‌ها مورد نزاع و بحث بوده است. دامنه این نزاع، دانشمندان امروز سیاسی آمریکا و اروپا را نیز درگیر این پرسش کرده است که حداقل صلاحیت حرفه‌ای در علم سیاست چیست؟ نتیجه منازعات مذکور ناکامی در اتخاذ یک پارادایم واحد برای چارچوب‌بندی پژوهش‌های علوم سیاسی بوده است. (لتین، ۱۹۹۵: ۴۵۶-۴۵۴ و چارم، ۲۰۰۹)

جری استوکر خاطر نشان می‌کند که با افزایش تقاضاهای بیرونی برای ارزیابی آموزش و پژوهش در علم سیاست ضرورت بیان روشن و آشکار ویژگی‌های محوری علم سیاست بیشتر شده است، ویژگی‌هایی که اما مثل همیشه موضوعی اختلاف‌برانگیز باقی مانده‌اند. (های، ۱۳۸۵: ۱۱۲-۱۱۱) مسلماً با وجود ادعاهای گوناگون درباره ماهیت رشته علم سیاست، هیچ پاسخ قطعی و حتی پذیرفته‌شده‌ای برای چنین پرسش‌هایی وجود ندارد.

ماهیت - علوم سیاسی - مانند موضوعات آن عمیقاً ارزش‌بار، اختلاف‌برانگیز و مهم‌تر از همه سیاسی است. (همان، ۱۱۳)، به تعبیر هیوود در علم سیاست، خود مفاهیم دستخوش مباحثات و مجادلات فکری و ایدئولوژیک است. (هیوود، ۱۳۸۳: ۲۱) پس شگفتی آور نیست که به استثنای مواردی بسیار اندک، تحلیل‌گران سیاسی می‌خواهند از پرسش درباره ماهیت سیاسی و خود امر سیاسی پرهیز کنند، اما انتقادات اخیر، شکاف‌هایی در هسته تاکنون به‌شدت محافظت‌شده در رشته علم سیاست به‌وجود آورده است. (همان، ۱۱۴-۱۱۳).

اگر آثار برخی از متعهدترین نویسندگان علوم سیاسی بررسی شود، به سرعت روشن می‌شود که حتی در بین این نویسندگان نیز در باب مفاهیم و روش‌هایی که امروز به‌کار گرفته شود، یا نسبت به نظریه‌هایی که بتوان فرض کرد قطعاً تثبیت شده‌اند، توافق و اجماع وجود ندارد. (تانسی، ۱۳۸۱: ۵۱) در شرایطی که برخی از متفکرین از تحول تاریخی مفهوم سیاست سخن گفته و از برداشتهای واقع‌گرایانه، فلسفی و اخلاقی، حقوقی و مدرن نام می‌برند. (بشیریه، ۱۳۸۱: ۷۵-۶۹) و پژوهشگرانی چون آلموند و کلمن استدلال می‌کنند که باید به‌جای دولت از نظام سیاسی، به‌جای قدرت‌ها از کارکردها، به‌جای مقامات از نقشها، به‌جای نهادها از ساختارها،



به جای افکار عمومی از فرهنگ سیاسی و به جای ساختار شهروندی از اجتماعی شدن سیاسی استفاده کرد. (تانسی، ۱۳۸۱: ۶۳) عده‌ای از پژوهشگران فرانسوی معتقدند که اساساً علم سیاست به صورت مفرد وجود ندارد، همه علوم اجتماعی که با کارهای جامعه سازمان یافته بشری سروکار دارند با نام علوم سیاسی خوانده می‌شود. (عالم، ۱۳۷۳: ۲۶)

در واقع امر مربوط به انسان انحصارناپذیر نیست و برای فهم بهتر از مسائل او هماهنگی لازم است، در عین حال پذیرفته شده که پدیده‌های اجتماعی چنان پیچیده و گوناگون شده‌اند که ذهن مفردی نمی‌تواند همه آنها را در خود بگیرد، در عین حال دانشمندان سیاسی برجسته از سراسر جهان در سپتامبر ۱۹۴۸ در کنفرانس یونسکو، علم سیاست را به جای علوم سیاسی و برای نامیدن این رشته علمی پذیرفتند.

غالب دانشمندان موافق‌اند که مطالعات سیاسی باید از کارهای جاری سیاسی جدا و متفاوت باشد. عده‌ای از اینها می‌گویند با جدا کردن سیاست نظری از سیاست کاربردی و عملی می‌توان این کار را کرد، اما چنین کاری باعث سردرگمی می‌شود. علم سیاست جنبه‌های نظری و عملی پدیده‌های سیاسی را بررسی می‌نماید، این ملاحظه، پژوهشگرانی مانند پولاک را بر آن داشت تا خود علم سیاست را به سیاست نظری و سیاست کاربردی تقسیم کنند، گتال هم علم سیاست کاربردی را زیر تقسیم علم سیاست می‌داند. (همان، ۲۶-۲۵)

آیا تحلیل و بررسی جنبه‌های سیاسی پدیده‌های اجتماعی، می‌تواند تعریفی موجه برای علم سیاست باشد؟ در این صورت مرکز ثقل تحلیل، دولت خواهد بود یا حکومت و یا تلفیقی از آن دو؟ آنچه مسلم می‌نماید این است که مفهوم سنتی علم سیاست به عنوان علم بررسی دولت یا حکومت دیگر مناسب دانسته نمی‌شود، علم سیاست باید در برگیرنده بررسی سازمان غیررسمی و رفتار سیاسی در جامعه باشد که ساختار رسمی حکومت و نیروهای تأثیرگذار بر آن را نیز در بر می‌گیرد. یکسان شمردن علم سیاست با مطالعه و بررسی دولت نو، هم مورد اعتراض قرار گرفته است. واژه دولت تا پیش از سده پانزدهم، کاربرد سیاسی نداشت، بنابراین عرصه دانشی که علم سیاست اینک می‌کوشد آن را در برگیرد، از دولت فراتر می‌رود. (همان، ۲۷)

برنارد کریک، سیاست را راهی برای حکومت بر جوامع متشکلت، از طریق روندی شامل بحث و بربری از خشونت غیر لازم دانسته است. (تانسی، ۱۳۸۱: ۳۹) فرهنگ آکسفورد، سیاست را علم و هنر حکومت که به شکل تشکیلات و مدیریت یک دولت و مقررات ناظر به آن است، تعریف می‌کند. استیون تانسی هم سیاست را شامل رشته‌ای گسترده از وضعیت‌ها می‌داند که

عرصه همکاری‌ها و رقابت‌هاست و مستلزم چانه‌زدن، استدلال، اجبار و اعمال زور است. (همان، ۴۲-۴۱).

پروفیسور منو موضوع علم سیاست را گسترده‌تر از جوامع خاص و دوران معین از زندگی بشر دانسته و مسائل سیاسی و نبرد سیاسی را مبتنی بر اصولی دانسته است که از علوم و پدیده‌های مختلفی مانند علم جمعیت، عوامل جغرافیایی، ایدئولوژی‌ها، پدیده‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، روان‌شناسی و سایر علل اجتماعی تغذیه می‌کند، (علوم، ۱۳۴۸: ۲۱) اصولی که ناگزیر میان‌رشته‌ای هستند.

دانشمندان بسیاری چون لاسول، مریام، وبر، راسل و مورگنتا که بر سرشت پویای سیاست تأکید کرده‌اند، معتقدند که قدرت، مفهوم اساسی سیاست است و همه شاخه‌های علم سیاست را به هم می‌پیوندد. اما تلاش برای ایجاد چنین نقطه تمرکزی در عین پذیرش پویایی‌ها چندان توفیق به بار نمی‌آورد، اساساً نظریه‌های مربوط به تعریف سیاست با مقوله قدرت نیز چندان رضایت‌بخش نیست؛ اول اینکه، این نظریه‌ها میان حوزه‌های اجتماعی و سیاسی قدرت تفاوت نمی‌گذارند؛ دوم، سیاست مبارزه برای قدرت به دور از انگیزه‌های طرفدار نیست، اما تأکید بر قدرت، هدف‌هایی را که بر حسب آنها قدرت به کار می‌رفته است و تضاد هدف‌ها را که قدرت از آن پدیدار می‌شود، دستخوش ابهام می‌کند؛ در واقع پایان سیاست، رسیدن به یک خط مشی است سازش میان منافع متضاد بر حسب منافع و ارزش‌های معینی که مشترک هستند، از چنین نظرگاهی / ایستون سیاست را توزیع آمرانه ارزش‌ها دانسته است. (عالم، ۱۳۷۳: ۲۹-۲۸) سوم، در تحلیل سیاسی هیچ مفهومی مناقشه‌انگیزتر از مفهوم قدرت نیست؛ چهارم، میان کسانی که از وجوه قدرت سخن می‌گویند با کسانی که قدرت را پدیده‌های فراگیر می‌دانند بر سر درک و زبان مشترک آن اختلاف است و در میان هر کدام از دو نحله اختلافات اساسی وجود دارد؛ پنجم، اینکه مجادله‌های جدی بر سر وجوه قدرت از وجه تک‌بعدی آن (دال، پلسبی، کثرت‌باوران کلاسیک) تا وجه دو بعدی آن (بکرک، باراتنر، نخبه‌گرایان جدید) و دیدگاه سه بعدی قدرت (لوکس، مارکسیست‌ها و نخبه‌گرایان رادیکال کثرت‌باوران) وجود دارد. (های، ۱۳۸۵: ۱۲۶-۱۲۷ و ۲۹۰) سؤالی که شایسته طرح است اینکه آیا علوم سیاسی می‌تواند قدرت فیفا یا قدرت شرکت‌های چندملیتی را با این استدلال که به دولت و حکومت مربوط نیست، مورد بی‌اعتنایی قرار دهد؟

چنانکه می‌بینیم تعریف‌هایی بسیار گوناگون و پرشمار از علم یا علوم سیاسی وجود دارند



که در یکسر طیف آنها «سیاست آن است که حکومت انجام می‌دهد» قرار می‌گیرد و در سر دیگر آن «امر شخصی، امر سیاسی است» را می‌توان ملاحظه نمود. در حالیکه برخی پافشاری می‌کنند علم سیاست شایسته این عنوان باید خود را کاملاً به امر سیاسی محدود کند، یعنی تبیین‌هایی سیاسی از پدیده‌های سیاسی ارائه دهد، برخی دیگر آشکارا خواهان اتخاذ رهیافتی چندبعدی هستند. (همان، ۱۱۸)

### تعیین حد و مرز سیاسی

سیاسی	فرا سیاسی
عمومی	خصوصی
حکومتی	فرا حکومتی
دولت	جامعه

از نظر افرادی که می‌خواهند حوزه پژوهش سیاسی را به صورتی محدود تعریف کنند، کانون تحلیل سیاسی معمولاً با اصطلاحات واقع در ستون اول (عمومی، حکومتی، دولت) مشخص می‌شود، بنابراین علم سیاست<sup>۱</sup> با حوزه عمومی و دولت و حوزه فعالیت حکومت سروکار دارد، زیرا زندگی و امور سیاسی فقط در چنین حوزه‌هایی شکل می‌گیرد. (همان، ۱۱۹)

اینگونه تعریف محدود کانون سیاسی جذابیت آشکار خاصی در تعریف دقیق یک رشته مشخص دارد، با وجود این، چنین تعریفی دارای پیامدهای مهم و بالقوه نگران‌کننده‌تر است، اگر تحلیل سیاسی را ابزاری برای در معرض نظارت عمومی قرار دادن کردار سیاسی بدانیم، محدود و منحصر کردن امور سیاسی به امری حقوقی سیاسی (محدودترین و صوری‌ترین عناصر تشکیل دهنده دولت) برابر است با انکار این امتیاز دموکراتیک واگذار شده به تحلیل‌گران سیاسی. (همان، ۱۲۰-۱۲۱)

همچنین محدود کردن تحلیل امر سیاسی به آنچه معمولاً تصور می‌رود در چارچوب حوزه سیاست رسمی (مرتبط با دولت، حکومت و فرایند حکومت کردن به معنای محدود آن و تعلق به بستر و زمانی معین) برابر است با کنار گذاشتن ساز و کارها، فرایند و مهم‌تر از همه، کشمکش‌ها و ستیزهایی که امر سیاسی باید به واسطه آنها درک شود، به بیان کوتاه این

1. politics.





کار به معنای تغییر ناپذیر، معین و غیرسیاسی انگاشتن برداشتهای سیال و مجادله‌آمیز ما از قلمرو و میزان دخالت مشروع حکومت و دولت در حوزه خصوصی، جامعه مدنی و اقتصاد است. این کار همان محروم کردن تحلیل‌گر سیاسی از ابزارهای مفهومی لازم برای بررسی فرایندهایی است که حوزه امر سیاسی به واسطه آنها تعریف و باز تعریف می‌شود، تحلیل سیاسی‌ای که گستره دید خود را به آنچه به چنین صورت رسمی و حقوقی تعیین می‌شود، محدود کند، از این لحاظ شریک جرم سیاست رسمی‌ای است که اینگونه مبادرت به حذف حوزه‌ها و موضوع‌ها می‌کند. نتیجه چنین کاری شاید چیزی باشد که صرفاً علم دولت نیست بلکه علمی است برای دولت. این همان موضوعی است که اغلب کثرت‌باوران جدید مطرح می‌سازند. (همان، ۱۲۱).

#### ۲.۲. سیاست چونان عرصه، سیاست چونان فرایند

علم سیاست را از زمان‌های قدیم ارباب علوم<sup>۱</sup> نامیده‌اند؛ این تعبیر بی‌راه نیست. در جوامع امروز سیاست چنان با زندگی مردم آمیخته است که همگان خواه ناخواه با آن سر و کار می‌یابند، یا بر آن تأثیر می‌گذارند یا از آن متأثر می‌شوند، جنبه‌های گوناگون زندگی مادی و معنوی به نحوی با سیاست مربوط می‌شود و از این راه سیاست در جایگاهی قرار می‌گیرد که همه حوزه‌های زندگی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را در می‌گیرد. (همان، ۱۷)

ریمون آرون در مقاله «درباره نظریه سیاست» سیاست را اخذ تصمیم‌گیری درباره مسائل ناهمگون معرفی کرد، همگون بودن در انگاره او یعنی تک‌مقوله‌ای بودن، اما ناهمگون یعنی مسائلی که مستلزم ملاحظات مختلف از جمله عوامل فنی، روانی، اخلاقی، ارزشی و غیر مادی باشد. (بخشایشی، ۱۳۷۶: ۱۶) علم سیاست در چنین بستری مطالعه روابط قدرت میان افراد و گروه‌ها و بررسی سلسله مراتب که قدرت سیاسی در داخل جوامع گوناگون و متعددی ایجاد می‌کند، خواهد بود. (علوم، ۱۳۴۸: ۲۰)

در کنفرانس ۲۹ و ۲۸ دسامبر ۱۹۶۵ فیلادلفیا تأکید شد که مرز دقیق و شاخص علم سیاست را نمی‌توان به آسانی معین کرد؛ هیچ جنبه‌ای از زندگی اجتماعی نیست که با سیاست ارتباط نداشته باشد و در قلمرو بررسی علم سیاست قرار نگیرد، بنابراین علم سیاست در بسیاری از عرصه‌های پژوهش اجتماعی سهیم است و با رشته‌های علمی گوناگونی هم‌پیوند است. (عالم، ۱۳۷۳: ۳۲)

پس اگر گفته شود فقط فمینیست‌ها لزوم کنار گذاشتن تعاریف انعطاف‌ناپذیرتر از سیاست

1. master of science.



را درک کرده‌اند، نادرست خواهد بود، زیرا فقط زنان نیستند که می‌کوشند ردپای سیاست در حوزه خصوصی را شناسایی کنند، چنانکه *آدریان لفت ویچ* به درستی بیان می‌کند: یگانه عامل مؤثر در برداشت ضمنی یا آشکار مردم از سیاست این است که آیا آنان سیاست را اساساً بر حسب مکان یا مکانهایی که سیاست در آنها شکل می‌گیرد یعنی بر حسب یک عرصه یا حوزه نهادی (های، ۱۳۸۵: ۱۲۴-۱۲۳) بی‌گمان از دید افرادی که قلمرو پژوهش سیاسی را به دولت، حوزه عمومی یا حکومت محدود می‌کنند، سیاست (اصطلاحی که بر اصطلاح امر سیاسی ترجیح می‌دهند) یک حوزه است. از این لحاظ، سیاست عبارت است از: عمل حکومت کردن و به عبارتی فعالیت یا رشته فعالیت‌هایی که به سبب شکل‌گیری در چارچوب این بستر رسمی، معنادار، مهم و شایسته بررسی می‌شوند، بنا بر تعریف، سیاسی نیستند (مثل موارد مورد علاقه فمینیست‌ها) بنابراین چنین فرایندهایی در حوزه صلاحیت رشته‌های دیگر قرار می‌گیرند، این نگرش یا رهیافت به هسته رفتارگرایانه و عقل‌گرایانه رشته علم سیاست تعلق دارد.

برعکس، آنان که امر سیاسی (اصطلاحی که بر اصطلاح سیاست ترجیح می‌دهند) را پدیده‌ای فراگیر می‌دانند که در همه حوزه‌های اجتماعی، همه جوامع و در همه مراحل تاریخ آنها رخ می‌دهد باید چنین تعریف محدودی از سیاست به‌عنوان یک حوزه را آشکارا رد کنند. در چارچوب این نگرش بدیل، پژوهش سیاسی با فرایند یا به بیان دقیقتر، با توزیع نابرابر قدرت، ثروت و منابع سروکار دارد، پس سیاست ممکن است در هر حوزه یا بستر نهادی و اجتماعی هر اندازه کم اهمیت یا کوچک هم شکل گیرد، بدین ترتیب چنین سیاستی در کانون همه فعالیت‌های اجتماعی جمعی رسمی و غیر رسمی یا عمومی و خصوصی قرار دارد، این سیاست ممکن است در همه گروه‌های انسانی، نهادها و جوامع به وجود آید. (های، ۱۳۸۵: ۱۲۵-۱۲۴)

یک ایراد بدیهی به چنین برداشت کلی و عام از سیاست وارد است: «یکی از خطرات بسط تعریف امر سیاسی به‌گونه‌ای که همه نهادهای اجتماعی را در برگیرد، این است که چنین تعریفی باعث می‌شود همه چیز همچون سیاست تعریف شود، ولی خود این اصطلاح به صورت چیزی تقریباً بی‌معنا درآید» [در پاسخ] اگر شخص، سیاست را چونان یک حوزه، محل یا عرصه نهادی تصور کند و سپس بگوید که این عرصه، عرصه‌ای عام و فراگیر است، این گفته *اندرو هیوود* کاملاً درست خواهد بود در این صورت ما صرفاً اصطلاح سیاست را از همه محتویات خالی کرده‌ایم، بدون توجه به تمایز میان امر سیاسی و امر فرا سیاسی، ولی این ادعا که سیاست چونان فرایند ممکن است در همه بخشهای اجتماعی وجود داشته باشد زیرا همه روابط اجتماعی را





می‌توان همچون روابط قدرت دانست (آنها را به موضوع‌های بالقوه پژوهش سیاسی بدل کرد)، نه به این معناست که ما باید هر جا دنبال سیاست بگردیم و نه به این معنا که با توصیف و تحلیل سیاسی اینگونه روابط، آنها را تمام و کمال توصیف و تحلیل کرده‌ایم، منظور از چنان ادعایی این است که تحلیل سیاسی فرصت یا امکانی را برای ما فراهم می‌کند تا روابط قدرت را در هر بستر اجتماعی بررسی کنیم، بدون اینکه تصور کنیم می‌توانیم یا باید تحلیل خود را به آن سطح تقلیل دهیم. این ادعا که همه روابط اجتماعی دارای وجوه سیاسی هستند، به معنای باز کردن راه بررسی روابط قدرت موجود در نهادهای اجتماعی است، بدون انکار فرایندهای اقتصادی و فرهنگی که نهادهای مورد نظر در قالب آنها نمود می‌یابند. (همان، ۱۲۸-۱۲۷)

شاید بهترین کار این باشد که امر سیاسی را همچون وجهی یا جنبه‌ای از امر اجتماعی نمود یافته در قالب جنبه‌های دیگر (اقتصادی یا فرهنگی) بدانیم؛ هر چند سیاست، شاید هر جایی وجود داشته باشد، هیچ چیز کاملاً سیاسی نیست. (همان، ۱۲۸)

سؤالی که اینک باید پرسید این است که آیا سیاست علم است؟ / استوارت میل و کنت در علمی بودن سیاست تردید کرده‌اند، برخی استدلال‌ها در این زمینه عبارت‌اند از:

۱. پژوهشگران سیاسی درباره روش‌های آن توافق ندارند؛
۲. اصول و نتایج آن به‌طور عموم پذیرفته نشده است؛
۳. تحول و رشد آن تداوم ندارد؛
۴. نمی‌تواند موادی برای امکان پیش‌بینی فراهم آورد؛
۵. پیچیدگی، تنوع و نامنظم بودن پدیده‌های سیاسی؛
۶. علت‌هایی که بر پدیده‌هایی سیاسی اثر می‌گذارند نامعین هستند و بنابراین ثابت کردن و مهار آنها دشوار است؛
۷. ناتوانی در کنترل عوامل تأثیرگذار بر پدیده‌های سیاسی، پیش‌بینی و استنتاج را تقریباً غیرممکن می‌کند؛
۸. شخصیت و جهان‌بینی بررسی‌کننده اغلب بر واقعیت‌ها و نتایج که به دست می‌آورد تأثیر می‌گذارد، حتی اگر هم مستقل باشد نمی‌تواند مانند پژوهشگر علوم طبیعی بی‌طرف باشد. (عالم، ۱۳۷۳: ۳۴)

در واقع بررسی علمی پدیده‌های اجتماعی بنا به سرشت خود نمی‌تواند مانند علوم طبیعی و زیستی دقیق باشند، اما اینکه متقدمان هرگونه امکان علمی شدن مطالعات سیاسی را رد می‌کنند تا

حد زیادی غلو به نظر می‌رسد. آنها شاید بپذیرند آنچه به یک مطالعه ویژگی علمی می‌بخشد در استنتاج و توانایی در پیش‌بینی است، این در واقع درک نامناسبی از سرشت و ماهیت علوم است، در کنار اعتبار کلی نتایج و پیش‌بینی باید گفت که روش، عاملی تعیین‌کننده است؛ اگر روش‌های یک مطالعه علمی باشد و پژوهشگر صلاحیت‌داری هم آنها به کار ببرد، بررسی موضوع صورت علمی می‌یابد. نمی‌توان انتظار داشت که علوم اجتماعی به اندازه علوم طبیعی دقیق باشد، اما این تقصیر پژوهشگران علوم اجتماعی نیست، به تعبیر ارسطو ناشی از سرشت موضوع است. (همان، ۳۷-۳۸)

### ۳.۲. ضرورت میان‌رشته‌گرایی در علوم سیاسی

علوم سیاسی پروژه‌ای میان‌رشته‌ای است؛ ادعایی که بر ایند این عناصر است: تعریف علوم سیاسی، موضوع آن، مسائل آن، تحولات حوزه معرفت‌شناختی، تحولات عصر جدید، اقتضات زندگی زنجیره فرایندی امروزی، کارگزاری انسان اجتماعی و چند بعدی، کثرت سطوح، رابطه، وابستگی‌های متقابل و پویایی‌ها، در چنین بستری تبادل رشته‌ای ضرورت، چندرشته‌گرایی مورد توجه و میان‌رشته‌ای رهیافتی غیرقابل اغماض است.

گوناگونی دیدگاه‌های مربوط به ذات، ماهیت و موضوع سیاست دیگر چندان شگفتی‌آور نیست، خشونت (شیوه‌های اجبار و ترغیب) و اعم از اجبار فیزیکی، خشونت نمادین بوردیو، ستیز بر سر منابع کمیاب، اقتدار مشروع، ستیز ناشی از قلت داورى انسانی، قدرت، توزیع آن، اعمال آن، بازتاب آن، تأثیر و قابلیت دگرگون‌کنندگی آن... اما هر موضوعی که در ذیل علوم سیاسی شایسته پژوهش باشد به ناچار پا در رشته‌های دیگر نیز دارد حتی مفاهیمی که اختصاصی این حوزه قلمداد می‌شوند نظیر ایدئولوژی، اقتدار، مشروعیت و جز آن.

سیاست، حساسترین حوزه فعالیت انسان در جامعه است و سخت تحت تأثیر فرهنگ، اندیشه مردم، منافع و نظریات گروهی، شخصی و عوامل اقتصادی هر جامعه قرار دارد، موضوعات آن به ناچار میان‌رشته‌ای هستند. یکی از پژوهشگران ایرانی با بررسی «انقلاب» و تلقی آن به‌عنوان یک موضوع بین رشته‌ای و تأکید بر اینکه تنها با ایجاد ارتباط بین شیوه‌ها و چشم‌اندازهای نظری موجود در هر یک از رشته‌ها امکان درک جامع از آن تحقق می‌یابد (برزگر، ۱۳۸۶: ۱۹۵-۱۷۹) راه را برای بررسی دیگر موضوعات توسط دیگر محققان این حوزه گشوده است.

امروز در نتیجه تحولات فلسفه علم، و هم علوم انسانی و اجتماعی، علم سیاست به‌صورت دانشی متکثر درآمده است، بدین معنا نمی‌توان از علم سیاست واحد دفاع نمود، بلکه باید از علوم سیاسی به معنای انواع متعدد علم سیاست سخن گفت، اکنون در کنار علم سیاست



پوزیتیویستی رفتاری، علم سیاست تفهیمی، علم سیاست پسا ساختاری و علم سیاست انتقادی داریم. (منوچهری و همکاران، ۱۳۸۷: ۲۶)

شاید حق با مورگنتا باشد که می‌گفت: علم سیاست معاصر وحدت نظر، روش و هدف ندارد، اما محدود کردن بررسی علم سیاست به هر یک از رهیافت‌ها محدود کردن ماهیت و عرصه آن خواهد بود. (عالم ۱۳۷۳: ۶۲)

قرن حاضر، قرن تحولات عمده صنعتی، تمدنی و فرهنگی عظیمی است؛ رقابت‌های سیاسی و اقتصادی نوینی در حال شکل‌گیری است، قشر بندی اجتماعی جدیدی در حال ظهور است، شدت تحولات آنقدر است که امواج آن به نظریه سیاسی کشیده شده است، سخن از بایستگی تحول نظریه سیاسی بیراه نیست. ارتباط انسان‌ها با یکدیگر و با جامعه پیچیده‌تر شده است، ملاک‌های سیاسی و شناخت ما از جهان و پدیده‌های سیاسی تحول و گسترش یافته و اجماع جدیدی درباره ارزش‌ها و اصول بنیادی شکل گرفته است، اثبات‌گرایی نیروی حیاتی خود را از دست داده و دیدگاه‌های فرا اثبات‌گرا رو به رشد است، سیمای ایدئولوژیک جهان دچار دگرگونی شده، لیبرالیسم در حال اصلاح مداوم و سوسیال دموکراسی نوینی در حال شکل‌گیری است، ایدئولوژی‌های جدیدی مانند اصول‌گرایی اسلامی، الهیات رهایی‌بخش و غیره جان گرفته‌اند، نظریه سیاسی در حال انتقال به وضعیت جدیدی است، سیمای آن به تدریج دگرگون شده و مفاهیم جدیدی آمده‌اند، مفاهیم قبلی به شیوه‌های جدیدی تعریف می‌شوند، افزایش شکاف بین واقعیت‌های اجتماعی و سیاسی با مفاهیم مستقر و تثبیت‌شده موجبات تحولات مفهومی شده است؛ آنچه مسلم است این نکته تبیین‌کننده است که تحول نظریه‌ها و گذر به وضعیت جدید به ناچار با توجه به تحولات سیاسی و اقتصادی جهان صورت می‌گیرد و دیگر اینکه تحولات فکری و فلسفی کیفیت انتظارات ما را از دنیای سیاست دگرگون و شناخته‌های ما را از ماهیت پدیده‌های سیاسی و درک ما را از ماهیت تحولات سیاسی و اجتماعی تقویت می‌کنند. (معینی علمداری، ۱۳۸۵: ۷)

تحولات فرانظریه‌ای اخیر، مرزهای رشته علوم سیاسی را متحول کرده است، معنای سیاسی بودن مورد بازاندیشی قرار گرفته است، نظریه‌هایی پیدا شده‌اند که سیاست را در زندگی بشری منتشر می‌دانند، دیگر به‌طور قطع اندیشه‌ها و فعالیت‌های سیاسی انسان را نمی‌توان از شرایط مادی زندگی یا جهان‌بینی اخلاقی و اجتماعی او جدا دید، تفاوت‌های علوم اجتماعی هر چند مفید اما این علوم می‌بایست به هم نزدیک شوند، سخن از مطالعات و تحقیقات میان‌رشته‌ای ضرورت است.





دروناشت علم سیاست از یافته‌های دیگر رشته‌های علمی تأثیر پذیرفته و غنی می‌شود. دیگر کسی این مطلب را که علم سیاست می‌بایست در چارچوب رشته‌های هم‌پیوند به بررسی پدیده‌های سیاسی بپردازد، مورد تردید قرار نمی‌دهد؛ تاریخ، فلسفه، اخلاق، اقتصاد و حقوق در آفرینش علم سیاست سهم داشته‌اند و امروز هم آموختن از این رشته‌ها برای علوم سیاسی نه یک فضیلت که یک ضرورت است، بدون آمار، فلسفه، منطق و زبان‌شناسی، سیاست‌شناس قادر نخواهد بود که درک و فهم کاملتری از جنبه‌های خاص یا شاخه‌های علم سیاست داشته باشد. (عالم، ۱۳۷۳: ۶۵-۶۴)

به تعبیر ریچارد رورتی روند کلی اندیشه و علم به سمت چندگانگی و کثرت می‌رود، موضعی تحت عنوان دانش معنایی ندارد، مهم وحدت انسان است، حتی اگر بپذیریم که واقعیت یکی است دلیلی ندارد به خود بقبولانیم فقط باید یک توصیف از آن وجود داشته باشد، با این تعبیر توصیف‌های گوناگون در سیاست مجاز خواهند بود، تحولات شناختی اخیر ادعای دستیابی به عین واقعیت سیاسی را بی‌اعتبار کرده است، زمانی اثبات‌گرایی در سیاست راه صحیح شناخت واقعیت سیاسی و پژوهاک جهان واقعی سیاست تلقی می‌شد<sup>۱</sup> فرا اثبات‌گرایی واکنشی به آن و در جهت نقد آن توسعه یافت. (معینی‌علمداری، ۱۳۸۵: ۱۸۱)

به بیان دریدایی حوزه‌های گوناگون دانش... جلوه‌ها و نظام‌های گوناگون زبانی است و از آنجا که زبان ذاتاً، استعاری و تفسیری است، حوزه‌های گوناگون دانش نیز بازنمای واقعیت نیست، بلکه ماهیتی استعاری دارد. (ضرغامی، ۱۳۸۷: ۸۷)

در ذیل این تحولات امر سیاسی می‌بایست جامع و فراگیر لحاظ شود و تحلیل سیاسی هم تحلیلی جامع و فراگیر باشد؛ اولاً امر سیاسی باید به گونه‌ای تعریف شود که کل قلمرو اجتماعی را در برگیرد؛ چنین الزامی بدین معناست که رویدادها، فرایندها و کردارها را نباید صرفاً به دلیل بستر یا متن خاص شکل‌گیری آنها غیرسیاسی یا فراسیاسی نامید، همه رویدادها، فرایندها و کردارهای شکل گرفته در حوزه اجتماعی قابلیت سیاسی بودن و بنابراین موضوع تحلیل سیاسی قرار گرفتن را دارند، بر پایه چنین تعریفی قلمرو حکومت ماهیتاً سیاسی‌تر از قلمرو حوزه خصوصی نیست، تحلیل سیاسی هر چند تحلیلی است که بر روابط قدرت محور موجود و مستتر در روابط اجتماعی توجه می‌کند اما باید همه دیدگاه‌هایی را که شاید حرفی برای گفتن درباره توزیع و

۱. برخی از نویسندگان، تخصص‌گرایی را دنباله‌روی از رویه‌های تحصیل‌گرا و از آن به کژراهه تعبیر کرده‌اند. یعنی دوزی‌سرخابی، محمد، «برنامه‌ریزی توسعه دانشگاهی؛ حوزه‌ای میان‌رشته‌ای»، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، سال اول، شماره ۲، بهار ۱۳۸۸، ص ۲۱.



اعمال قدرت داشته باشند در برگیرد، چه این دیدگاه‌ها آشکارا سیاسی باشند یا نباشند، بر این اساس قلمرو تحلیل سیاسی در واقع گسترده است، همچنین تحلیل‌گر سیاسی باید به متغیرهای فرا سیاسی توجه کند و به آسانی نمی‌تواند مسائل اقتصادی را به اقتصاددانان، مسائل تاریخی را به تاریخ‌نگاران... واگذار کند تا جایی که شرایط وجودی تحولات سیاسی شرایطی اقتصادی یا فرهنگی هستند، تحلیل‌گر سیاسی باید آن را مورد توجه و بررسی قرار دهد. (های، ۱۳۸۵: ۲۲)

با توجه به چنین دامنه گسترده و بین‌رشته‌ای علم سیاست، برخی از نویسندگان ادعا کرده‌اند که علم سیاست مرکز و شالوده دایمی واحدی ندارد؛ چرا که علم سیاست به مفهوم کلان آن مرتبط با زمینه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، نهادهای حکومتی، زمینه‌های اجتماعی قدرت سیاسی، قدرت به معنای کلی و اجتماعی آن، تکوین، استمرار و زوال حکومتها، رفتار سیاسی فردی و جمعی، نهادهای سیاسی غیر دولتی مانند سازمان‌ها و گروه‌های ذی‌نفوذ، روابط میان دولت‌ها، اندیشه‌ها و فلسفه‌های سیاسی (با تأکید بر اندیشه‌های آزادی، عدالت و برابری) رابطه نیروهای اجتماعی یا جامعه مدنی با زندگی سیاسی، فرهنگ سیاسی، رفتار توده‌ای، تاریخ سیاسی یا دیپلماسی و اقتصاد سیاسی ملی و بین‌المللی دانسته شده است. (بشیریه، ۱۳۸۱: ۱۷)

حد و مرزهای بین‌رشته‌ای همواره دلخواهانه رسم شده‌اند، در عصری که شاهد درهم تنیدگی فرایندهای میان فرایندهای فرهنگی، سیاسی و اقتصادی هستیم، چنین حد و مرزهایی بی‌گمان کیفیت تحلیلی را که می‌توانیم عرضه کنیم تحت تأثیر منفی قرار می‌دهند. (های، ۱۳۸۵: ۲۲)

والرشتاین از دیدگاه نظام جهانی خود با اعتقاد به اینکه «مرزبندی ساختگی» میان رشته‌های علمی به جای کمک به خلق «دانش پیشرفته‌تر»، مسیر حرکت آن را مسدود می‌کند به رد آن می‌پردازد «سه حیثیت مورد قبول کنش جمیع انسان‌ها - اقتصادی، سیاسی و اجتماعی یا فرهنگی اجتماعی در واقع عرصه‌های مستقل کنش اجتماعی به‌شمار نمی‌روند، آنها دارای منطقه‌ایی مستقل و جدا از یکدیگر نیستند و مهم‌تر اینکه محدودیت‌ها، امکانات، تقسیمات، موازین و عقلانیت‌ها نیز چنان به هم گره خورده‌اند که هیچ‌الگوی مناسب تحقیقاتی را نمی‌توان یافت که بتواند عوامل را طبق مقولات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی از هم جدا کرده و به‌طور ضمنی با ثابت نگه‌داشتن سایر متغیرها، تنها با یک متغیر کار کند، بحث ما این است که همه این ساختارهای گوناگون در واقع در یک چارچوب، یک دسته قواعد یا یک دسته محدودیت‌های واحد عمل می‌کنند» خلاصه اینکه رشته‌های مختلف علوم اجتماعی، چیزی جز یک «رشته واحد» نیستند. (ی. سو، ۱۳۸۰: ۲۱۴) در واقع موضوع همه علوم انسانی جلوه‌ای از حیات انسانی و اجتماعی است. (پورعزت، ۱۳۸۷: ۱۰۴)



در یک دنیای دارای درهم تنیدگی اتخاذ رهیافت‌های رشته‌ای محدود و انعطاف‌ناپذیر برای تحلیل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی باعث خواهد شد به «مفروضه‌های» عرضه‌شده توسط متخصصان رشته‌های دیگر که قادر یا مایل به ارزیابی آنها نیستیم، اتکا کنیم. خطر روشن چنین روشی این است که نتایج پژوهش‌های ما شاید به‌نحوی فزاینده به مفروضات عرضه‌شده در چارچوب رشته‌های دیگر وابسته شود. ما به‌عنوان تحلیل‌گران سیاسی - اگر هم تاکنون می‌توانستیم - نمی‌توانیم آن پیش‌فرض‌ها را بدون درک دقیقتر و کاملتر بپذیریم، این نکته مستلزم یک تحلیل بین‌رشته‌ای است.

موضوع‌های مربوط به «وابستگی متقابل و ادغام اقتصادی بین‌المللی» مسئله دیگری هم پیش می‌آورند که برای انجام تحلیل سیاسی بسیار مهم است و آن رابطه میان امر داخلی و بین‌المللی و بنابراین میان علم سیاست - به‌معنای سنتی آن - و روابط بین‌الملل است، در این مورد هم می‌توان از ادغام، همگرایی و لزوم نادیده‌گرفتن تقسیم کار دلخواهانه و به‌صورتی فزاینده مشکل‌آفرین در چارچوب تحلیل سیاسی پشتیبانی کرد. (های، ۱۳۸۵: ۲۳-۲۲)

همواره وسوسه می‌شویم استدلال کنیم دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم پیچیده‌تر، دارای وابستگی‌های متقابل بیشتر و درهم‌تنیده‌تر از پیش است، نکته اصلی این است که رهیافت‌های مرسوم و معمول در حوزه علوم اجتماعی که بر حد و مرزهای ناقص و انعطاف‌ناپذیر، استوارند برای درک یک دنیای دارای وابستگی متقابل چندان متناسب نیست. (همان، ۲۴-۲۳)

مثال دیگر تمایز میان متغیرهای سیاسی و اقتصادی است، از نظر بسیاری مرزبندی میان رشته‌های علم سیاست و علم اقتصاد همیشه دلخواهانه بوده است و مرز میان این دو ضرورتاً با همبستگی متقابل ویژگی می‌یابد که در نتیجه به خوبی درک نشده است. در دنیای وابستگی‌های متقابل چنان تقسیم کار مرسوم در حوزه تحلیل برتائیده نمی‌شود و این کوتاه‌بینی رشته‌ای دیگر به هیچ روی کافی و مناسب نخواهد بود. (همان، ۴۱۲).

بسیاری از دستاوردهای نظری مهم متأخر مانند انتخاب عقلانی نهادگرایانه در علم سیاست و سازه‌نگاری در نظریه روابط بین‌الملل و پیدایش مکاتب فکری جدید نظیر فرانکفورت (برزگر، ۱۳۸۶: ۲۱۸) نتیجه بررسی و بنابراین فراروی از حد و مرزهای میان دیدگاهی است که پیشتر متمایز و قیاس‌ناپذیر قلمداد می‌شده‌اند. تصویر متعارف «درسنامه» رسم شده از حد و مرزها و قسمت‌بندیهای اصلی رشته علم سیاست هرگز چیزی بیش از یک تصویر قالبی خام و تحریف‌شده یا تصویر تک‌بعدی از واقعیتی چندسویه نبوده است. (برزگر، ۱۳۸۶: ۲۶)



بزرگترین امتیاز علم سیاست آن است که کاملاً آماده یاد گرفتن از سایر رشته‌های دانش بشری است، بی‌آنکه ادعا کند به اصول و بنیادهای نهایی و قطعی رسیده باشد. (عالم، ۱۳۷۳: ۶۲) همین عدم قطعیت، فضیلت آن و آمادگی گواه قابلیت زیست توانمندان، تداوم و رشد آن در عصر مرزهای بیکران<sup>۱</sup> است.

### نتیجه‌گیری

با اتکا به برخی از مهم‌ترین داده‌های مبانی نظری میان‌رشته‌ای در مقاله حاضر می‌توان علوم سیاسی را مطالعه‌ای میان‌رشته‌ای دانست. «مرزهای مشترک و مبهم» علوم سیاسی با دیگر شاخه‌های علوم اجتماعی، خود موجب پدیدآمدن حوزه‌های بین‌رشته‌ای فراوانی در تحول علم سیاست شده است؛ سیاست ادبیات<sup>۲</sup> (خورسندی طاسکوه، ۱۳۸۸: ۶۰) فلسفه سیاسی، انسان‌شناسی فرهنگی، روان‌شناسی سیاسی، اقتصاد سیاسی، جمعیت‌شناسی سیاسی، زیست‌شناسی سیاسی، ژئوپولیتیک و جغرافیای سیاسی. (بشیریه، ۱۳۸۱: ۳۹-۵۰)

پس به نظر می‌رسد در چنین بستری سخن گفتن از «علوم سیاسی» و نه علم سیاست ضرورتی غیرقابل انکار است و نه تنها اصطلاح علوم سیاسی غلط مشهوری نیست، چنانکه در تعبیر برخی از پژوهشگران مورد ادعا قرار گرفته است، که اساساً در بستر مباحث میان‌رشته‌ای و نگاهی که در این مقاله بدان تأکید شد، موجه‌تر هم است.

سیاست نیز همچون دیگر شئون حیات بشری (محفوظی، ۱۳۷۰: ۲۹) و رفتارهای پیچیده بشری به‌طور اقناع‌کننده‌ای در هیچ‌الگوی مرتبط با رشته‌ای اجتماعی مجزای کنونی، تبیین‌پذیر نیست. (علوی‌پور، ۱۳۸۷: ۴۱۲).

پروژه میان‌رشته‌ای چنانکه از مقدمات نظری برآمد دربردارنده یک عرصه‌شناختی (همگرایی و ادغام رشته‌ای) و هم بعدی عملی (همکاری) است، در عرصه‌شناختی علوم سیاسی نه تنها با دیگر رشته‌های علوم اجتماعی در می‌آمیزد که برخی از پژوهشگران از امکان ترکیب آن با رشته‌های علوم طبیعی نیز سخن گفته‌اند. (حاجی‌یوسفی، ۱۳۸۸: ۵۲-۵۱) و در بعد عملی نیز با فرو ریختن دیوارهای حایل بعضاً دلبخواهانه میان رشته‌ها و با افزایش تعامل میان استادان و پژوهشگران دانشگاه، اجتماع اندیشه‌ورزان<sup>۳</sup> را در خدمت حل مشکلات اساسی و موردی

1. the endless frontier.
2. Politics of Literature.
3. Community of Scholars.



داخلی و جهانی قرار می‌دهد، و در واقع آموزش و پژوهش میان‌رشته‌ای علوم سیاسی، جوامع تعاملی<sup>۱</sup> (همان، ۶۰) را صورت غایی می‌بخشد.

علوم سیاسی به‌عنوان یک پروژه میان‌رشته‌ای، می‌تواند دانشجویان و پژوهشگران این حوزه را برای روبه‌رو شدن با پدیده انفجار دانش و اطلاعات، تحولات روزافزون علوم، فنون و فناوری، مسائل درهم تنیده اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی و بحران‌ها آماده نماید، شاید تنها در این صورت مواجهه مناسب و متعادلی با منابع سه‌گانه هدفهای آموزشی [ویژگی‌های فراگیر، شرایط و نیازهای جامعه و ماهیت دانش و موضوعات درسی (احمدی، ۱۳۸۸: ۱۲۲)] علوم سیاسی تحقق خواهد یافت. تأکید بر علوم سیاسی به‌عنوان پروژه‌ای میان‌رشته‌ای، ظرفیت فوق‌العاده‌ای را برای توسعه و قابلیت آن فراهم می‌آورد.

آنچه در این راستا بدان نیازمندیم ایجاد یا در واقع، بازگشت به شیوه‌هایی از تحلیل سیاسی است که خود را به متغیرهای اساسی محدود نمی‌کند و از واگذار کردن تحلیل متغیرهای فراسیاسی به رشته‌های مربوط می‌پرهیزند. به بیان کوتاه آنچه نیاز داریم تحلیل سیاسی فرارشته‌ای است. (های، ۱۳۸۵: ۴۱۲-۴۱۱)

امروزه نظریه سیاسی خود را در تنش یا آشوب شدیدی گرفتار می‌یابد، آشوبی که از آشفتنگی‌های رایج مخفی یا آنچه *هانا آرنت* زمانی بحران در فرهنگ نامید، ناشی می‌شود. (دالمایر، ۱۳۸۷: ۱۷) ویژگی آزمایشی، غیر نظام‌مند و پویای سیاست و ماهیت ذاتاً ممکن و محتمل، قطعیت نیافته و پیش‌بینی‌ناپذیر فرایندهای اجتماعی و سیاسی، در کنار رفتارهایی با پیش‌فرض‌های آزمایش نشده و نامشخص ذهن شخصی، اما نباید مانع از آنچه به‌عنوان ضرورت بنیادین برای یک تحقیق میان‌رشته‌ای مطرح است یعنی «شفافیت مفهومی» (علوی‌پور و همکاران، ۱۳۸۷: ۴۱۲) شود، یا انسجام آکادمیک آنچه مورد پژوهش قرار می‌گیرد چنان از هم گسیخته شود که به‌عنوان یکی از معایب میان‌رشته‌ای برجسته شود، از اینرو می‌بایست حداقل مطمئن باشیم که در مورد رخدادی یکسان پژوهش و بحث می‌کنیم و اگر در برخی از تعابیر سیاست یعنی تنبه، ما باید متنبه باشیم که تمرینهای فکری ما به تعبیر *آرنت* مبتنی بر «شفافیت مفهومی و انسجام آکادمیک» باشد.

1. Communities of Interaction.



## منابع

- احمدی، پروین، «برنامه درسی میان رشته‌ای» فصلنامه مطالعات میان رشته‌ای در علوم انسانی، سال اول، شماره ۳، تابستان، ۱۳۸۸.
- آرلیسا و همکاران، چالش‌ها و چشم‌اندازهای مطالعات میان رشته‌ای، ترجمه سیدمحسن علوی پور و همکاران، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۷.
- بخشایشی اردستانی، احمد، اصول علم سیاست، تهران: آوای نور، ۱۳۷۶.
- برزگر، ابراهیم، «پیش‌بینی در علم سیاست و علوم دقیقه» در: سلسله سخنرانی «پیش‌بینی و پیشگویی در علم سیاست» دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۸۱.
- برزگر، ابراهیم و همکاران، مطالعات میان رشته‌ای در ایران، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۸۶.
- برزگر، ابراهیم، «تاریخچه، چیستی و فلسفه پیدایی علوم میان رشته‌ای» فصلنامه مطالعات میان رشته‌ای در علوم انسانی، سال اول، شماره ۱، زمستان ۱۳۸۷.
- بشیریه، حسین، آموزش دانش سیاسی: مبانی علم سیاست نظری، تهران: نگاه معاصر.
- پورعزت، علی اصغر، «گذار از حصارهای شیشه‌ای معرفت‌شناسی با تأکید بر الزامات زبان‌شناختی علوم میان رشته‌ای» فصلنامه مطالعات میان رشته‌ای در علوم انسانی، سال اول، شماره ۱، زمستان ۱۳۸۷.
- تانسی، استیون، مقدمات سیاست، ترجمه هرمز همایون پور، تهران: نی، ۱۳۸۱.
- حاجی یوسفی، امیرمحمد، «میان‌رشتگی در علوم سیاسی در دانشگاه‌های کانادا: مفهوم و اجرا» فصلنامه مطالعات میان رشته‌ای در علوم انسانی، سال اول، شماره ۲، بهار، ۱۳۸۸.
- خورسندی طاسکوه، علی، گفتمان میان رشته‌ای دانش، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۷.
- خورسندی طاسکوه، علی، «تنوع گونه‌شناختی در آموزش و پژوهش میان رشته‌ای»، فصلنامه مطالعات میان رشته‌ای در علوم انسانی، دوره اول، شماره ۴، پاییز ۱۳۸۸.
- دالمایر، فرد، سیاست مدن و عمل «تمرینهای فکری در عرصه نظریه سیاسی معاصر»، ترجمه مصطفی یونسی، تهران: نشر پرسش، ۱۳۸۷.
- رژکوله، نیکول، آموزش دانشگاهی و مطالعات میان رشته‌ای: چارچوبی برای تحلیل، اقدام و ارزیابی، ترجمه محمدرضا دهشیری، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۸.
- زیباکلام، سعید، «افسانه بی‌طرفی»، ۱۳۸۸ [www.edalatkhahi.ir](http://www.edalatkhahi.ir)
- ساروخانی، باقر، روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی، ج اول، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چ سوم، ۱۳۷۵.
- ضرغامی، سعید، «ماهیت دانش و ضرورت مطالعات بین رشته‌ای با تأکید بر اندیشه‌های پست مدرن



- دریاد» فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، سال اول، شماره ۱، زمستان ۱۳۸۷.
- عالم، عبدالرحمن، *بنیادهای علم سیاست*، تهران: نی، ۱۳۷۳.
- علومی، رضا، *اصول علم سیاسی*، ج اول، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۸.
- علوی‌پور، سیدمحسن و همکاران (تدوین و ترجمه)، *مبانی نظری و روش‌شناسی مطالعات میان‌رشته‌ای*، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۷.
- محفوظی، محمدصادق، *سیاست از منظر تفکر پس فردایی عالم*، تهران: جامعه پژوهشگران وابسته به مؤسسه پژوهش ابن‌سینا، ۱۳۷۹.
- معینی‌علمداری، جهانگیر، *روش‌شناسی نظریه‌های جدید در علم سیاست (اثبات‌گرایی و فرا اثبات‌گرایی)*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۵.
- منوچهری، عباس و همکاران، *رهیافت و روش در علوم سیاسی*، تهران: سمت، ۱۳۸۷.
- مورن، جو، *میان‌رشته‌گی*، ترجمه داود حاتمی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۷.
- مهاجر، علیرضا، *مبانی روش پژوهش*، تهران: چاپار، ۱۳۸۶.
- های، کالین، *درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی*، ترجمه احمد گلمحمدی، تهران: نی، ۱۳۸۵.
- هیوود، اندرو، *مقدمه نظریه سیاسی*، ترجمه عبدالرحمن عالم، تهران: قومس، ۱۳۸۳.
- ی. سوآلین، *تعمیر اجتماعی و توسعه*، ترجمه محمود حبیبی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰.
- یمنی‌دوزی سرخابی، محمد، «برنامه‌ریزی توسعه دانشگاهی؛ حوزه‌ای میان‌رشته‌ای»، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، سال اول، شماره ۲، بهار ۱۳۸۸.

- Heidegger, martin, **Science and Reflection in the question concerning technology and other Essays** Trans, William lovitt, New York: harper and Row, 1977.
- Scharm, Sanford. F, **Political Science Research: From Theory to Practice**. Core Essay [www.concepts-methods.org](http://www.concepts-methods.org), 2009. in the Internashnal Encyclopedia Political Science, [www.concepts-methods.org](http://www.concepts-methods.org).
- Laitin ,David d, **Disciplining Polical Science**, American Political Science review 89, June, 1995.
- system Analysis in Anthony Giddens and Joel.turner (eds.)**—Wallerstein. E World social today Stanford univ.press, 1987.

